



تحلیلی بر تاریخ ایران

در دوره غزنویان

تألیف:

دکتر صفر یوسفی

عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور

سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی

۱۳۹۱

سرشناسه	:	یوسفی، صفر، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور	:	تحلیلی بر تاریخ ایران در دوره غزنویان / تالیف صفر یوسفی.
مشخصات نشر	:	تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	:	۱۶۸ ص.
شابک	:	978-964-10-1705-9
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	ایران -- تاریخ -- غزنویان، ۳۵۱ - ۵۸۲ هـ.
شناسه افزوده	:	دانشگاه آزاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۱ ت ۳ ۹ ی / DSRw۰
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۵۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۹۳۵۰۱۸



تحلیلی بر تاریخ ایران در دوره غزنویان

مؤلف: دکتر صفر یوسفی/عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور

ناشر: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی

امور فنی و نظارت چاپ: جاسم چرم زاده (نشر کاری) ۱۱۳۱۱۵۲۳۹

طراح جلد، حروف نگاری و صفحه آرای: مسعود فلاح زاده (شیوه گرافیک)، علیرضا علی نژاد (نشر رسانش)

لیتو گرافی: شایگان / چاپ: متا چاپ / صحافی: کیان

نوبت چاپ: اول/۱۳۹۱/ شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

مرکز بخش: حوزه معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور ۶۲۲۷۶۱۰-۶۲۳۳۶۱۷-۱۳۹۱

شابک ۹-۱۷۰۵-۱۰-۹۶۴-۹۷۸ قیمت: ۷۵۰۰ تومان

هر گونه استفاده از مطالب این کتاب به هر شکل منوط به کسب اجازه کتبی از سازمان چاپ و انتشارات

دانشگاه آزاد اسلامی و حوزه معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور می باشد.

فهرست مطالب

۹	پیش‌گفتار.....
۱۱	دیباجه.....
	فصل اول
۱۳	ساختار حکومت غزنویان.....
	فصل دوم
۳۱	سیاست اداری و نظامی در دوره نخست غزنوی.....
	فصل سوم
۴۹	سیاست اجتماعی در دوره نخست غزنوی.....
	فصل چهارم
۷۳	سیاست اقتصادی در دوره نخست غزنوی.....
	فصل پنجم
۹۳	سیاست مذهبی در دوره نخست غزنوی.....
	فصل ششم
۱۱۹	سیاست فرهنگی و ادبی در دوره نخست غزنوی.....
	فصل هفتم
۱۳۵	اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوره دوم حکومت غزنوی.....
۱۵۵	نتیجه.....
۱۵۷	منابع و مأخذ.....
۱۶۱	فهرست اعلام.....

پیش‌گفتار

موضوع این کتاب شامل بررسی‌ها و پژوهش‌هایی پیرامون دوران غزنویان است. این بررسی و پژوهش، بیشتر ناظر به مسائل فرهنگی، تمدنی و علمی و ادبی است اگرچه از مقایسهٔ مسائل سیاسی و حکومتی و اجتماعی و اقتصادی تهی نیست چراکه مهم‌ترین بستری که فرهنگ و تمدن بر آن می‌رویند، دولت‌ها و حکومت‌ها و اوضاع سیاسی و حکومتی است. به نظر می‌رسد که دورهٔ غزنویان بر خلاف عصر سامانیان که دوره‌ای اعتلا و ارتقا و پیشرفت فرهنگ و تمدن در ایران بعد از اسلام و عصر طلایی این دوران لقب گرفته، دورهٔ آغاز افول و رکود و فترت ایران و فرهنگ و تمدن ایران بعد از اسلام بود.

فکر این بررسی و پژوهش در طی سال‌های تدریس درس غزنویان به ذهن نویسنده رسید. پس از تدریس مستمر این درس و نگارش و چاپ مقالات متعدد علمی و پژوهشی در زمینهٔ این دورهٔ تاریخ ایران، سرانجام مطالب آن در یک جمع‌بندی نهایی به صورت کتاب حاضر در آمد. به همین دلیل است که ضمن حذف پاره‌ای از مطالب تکراری، برخی از مطالب در فصول مختلف تکرار شده‌اند. علت تکراری بودن آن‌ها، این است که مطالب هر فصل کتاب، مقالهٔ جداگانه‌ای بوده و حذف آن مطالب در حالت تبدیل شدن به فصلی

مستقل در یک کتاب، نظم و چارچوب و یکپارچگی و یکدستی آن را در هم می‌ریخت. مطالب این کتاب با سرفصل‌های درس سامانیان تا دیلمیان و غزنویان در دوره کارشناسی و نیز درس نقد و بررسی تاریخ ایران از خلافت عباسی تا سقوط بغداد در دوره کارشناسی ارشد مرتبط بوده و در تدریس این درس از مطالب آن می‌توان استفاده کرد و بهره گرفت.

دکتر صفر یوسفی - آبان ماه ۱۳۹۱

دانشگاه آزاد اسلامی واحد نور

دیباچه

با به قدرت رسیدن غزنویان که خاستگاه قومی و نژادی و زبانی بیگانه داشتند، اوضاع ایران دگرگون شد. اگرچه غزنویان ابتدا در دستگاه حکومتی سامانیان پرورش یافته بودند ولی فاقد ویژگی‌ها و صفات کشورداری و سیاست مدارا و تساهل و تسامح سامانیان بودند. به همین دلایل تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران از دوران اعتلا و ترقی به تدریج فاصله گرفت و به سمت رکود و افول راه پیمود و هرچه زمان گذشت این افول بیش‌تر و عمیق‌تر شد که نتیجه سیاست نادرست حکومتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی غزنویان بود.

غزنویان نتوانستند روش‌های درستی را در زمینه‌های سیاسی و حکومتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی در پیش گیرند. سیر مخالفت با علوم و دانش‌های عقلی که از زمان غزنویان آغاز شده بود، در عصر سلجوقیان به کمال رسید و سخت‌گیری در امر سیاست و حکومت و دین و دانش در دوران غزنویان، تمدن و فرهنگ ایرانی و اسلامی را به سمت رکود سوق داد. امید است که از این بررسی و تحلیل، مانند بررسی‌ها و تحلیل‌های دیگر، به نوبه و در حد خود، دستمایه و دستاوردی از تجارب گذشته برای بهروزی و سعادت اجتماع امروزی و نیز نسل فردای جامعه ایرانی فراهم آید.

یکی از ویژگی‌های حکومت و سلطنت در ایران پیش و پس از اسلام خودکامگی حکومت‌ها بوده است. زمینه پیدایش و نیز تکامل حکومت‌های خودکامه در ایران بعد از اسلام به دوران حکومت محمود غزنوی برمی‌گردد.

این روند در دوره‌های سلجوقی و خوارزمشاهی به تکامل هرچه بیشتر می‌گراید. محمود غزنوی، اولین فرد در ایران بعد از اسلام است که لقب سلطان می‌گیرد. این مسئله با این که سبب تحکیم موقعیت حکومت ایران در جنبه خارجی و در برابر خلفای عباسی می‌شود ولی در جنبه داخلی سبب خودکامگی سلطان می‌گردد. اگرچه این خودکامگی ریشه در تاریخ، سنت‌ها و باورهای مردم این سرزمین دارد. غزنویان روش‌ها و پایه‌های خودکامگی خود را بر سه عنصر اساسی استوار ساخته بودند: ارتش، مذهب سنت و جماعت (حنفی و شافعی) و حمایت معنوی خلیفه.

حکومت و سلطنت در ایران از نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری به دست عناصر قومی افتاد که خاستگاه و تبار و نژاد ایرانی نداشتند. حاکمیت این عناصر قومی بیگانه در سه طیف متوالی، ولی جدا و متفاوت از یکدیگر، تا تهاجم عنصر خارجی دیگر، یعنی مغولان، ادامه یافت. اینان تحت عنوان سلاطین ترک نژاد غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی بر ایران تسلط یافته بودند.

البته تفاوت‌هایی بین این سه گروه ترکان حاکم بر ایران وجود داشت. که با نژاد و جغرافیا و تربیت و سطح فرهنگی و تمدنی و چگونگی روابط آنها با جامعه متمدن و با فرهنگ ایران مرتبط بود. تبیین دقیق و مشروح این تفاوت‌ها ارتباطی با موضوع این گفتار ندارد اما لازم است در جای خود، درباره آن بررسی و پژوهشی دقیق به عمل آید.

به طور مختصر باید گفت که سلاجقه (أُغُز = غُزان) در جغرافیا و سرزمینی غیر ایرانی می‌زیستند و مرزهای قومی و نژاد و تبار غیرایرانی و ترک داشتند و نیز جز صحرانگرای و زندگی در بیابان و کوچ‌روی و دامداری شکل دیگری از معیشت اقتصادی و زندگی اجتماعی را نمی‌شناختند و با طرز زندگی یکجانشینی و شیوه زیست کشاورزی و روستایی و نیز آداب و مظاهر فرهنگ شهرنشینی سابقه‌آشنایی نداشته و از زندگی فرهنگی و تمدنی برخوردار نبودند.

غزنویان به عکس سلاجقه، اگرچه نژاد غیر ایرانی و ترک تبار داشتند و در آغاز کار از مرزهای قومی و جغرافیایی غیر ایرانی آمده بودند، در دربار سامانی از فرهنگ و تمدن و تشکیلات پیشرفته و پیچیده دیوانی و لشکری سامانیان، آگاهی یافته بودند. غزنویان هم با ایران و هم با اسلام در آمیخته و به عبارتی دیگر ایرانی و اسلامی شده بودند.

به طور کلی می‌توان گفت که تفاوت عمده ترکان غزنوی با سلاجقه در آشنایی قبلی آنها با ایران، از طریق دربار سامانی، قبل از رسیدن آنها به حکومت بود. سلاجقه پرورده صحرانوردان بودند اما غزنویان پرورده سنت ایرانی -

اسلامی در دستگاه سامانی بودند. این مسئله تفاوتی بزرگ در بین آنها پدید آورده بود.

در این فصل کوشش شده است تا چگونگی پیدایش «سلطان» به عنوان فرمانروایی خودکامه و مستبد و تکامل این فرمانروایان خودکامه در قالب سلاطین غزنوی، به ویژه محمود و مسعود و ریشه‌های قدرت مطلقه فردی، زمینه‌های تاریخی خودکامگی در ایران، سرچشمه‌های شکل‌گیری و پیدایی حکومت مطلقه و روش‌های اعمال و ابزارهای اجرای خودکامگی و قدرت مطلقه فردی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

سلطان (پیدایش فرمانروایان خودکامه)

پس از سقوط دولت ساسانیان و فاجعه فقدان حاکمیت سیاسی در ایران، این کشور به مدت دو قرن فاقد حکومت و حاکمیت ملی بود و به عنوان بخشی از قلمرو خلافت اسلامی توسط حکمرانانی که خلفای مدینه و دمشق و بغداد می‌فرستادند، اداره می‌شد.

از اوایل قرن سوم هجری به تدریج با ظهور حاکمانان نیمه مستقل، ایرانیان نهضت و حرکت خود را جهت استیفای استقلال سیاسی آغاز کردند و حکومت‌هایی که به این ترتیب در آغاز قرن سوم هجری و از ظهور طاهریان تا سامانیان پدید آمدند - به جز علویان و بویه‌یان دیلمی و آغاز کار صفاریان (یعقوب لیث) - موفق به در پیش گرفتن سیاستی مستقل از خلافت عباسی مستقر در بغداد و قطع وابستگی از آن نشدند و این پیوند با شدت و ضعف‌هایی تداوم یافت.

هم چنان از خلیفه عباسی برایشان عهد و لواء (پرچم) و منشور (فرمان) ارسال می گردید و اینان مشروعیت حکومتی و سیاسی خویش را از فرمان خلیفه جستجو می کردند و خراج به خزانه خلفا می فرستادند و بر فرمانروایان این حکومت ها لفظ و لقب «امیر» اطلاق می گردید. اگرچه این امر درباره نخستین امیران غزنوی، یعنی البتگین و سبکتگین، نیز صدق می کند و حتی محمود غزنوی نیز منشور حکومتی خود را از خلیفه عباسی گرفت، با القابی که از سوی خلیفه به وی اعطا شد. گردیزی می نویسد:

«چون امیر محمود، رحمه الله، از فتح مرو فارغ شد و امیر خراسان گشت و به بلخ آمد و هنور به بلخ بود که رسول القادر بالله از بغداد نزدیک او آمد با عهد خراسان و لواء و خلعت فاخر و قادر [بالله] او را لقب نهاد یمین الدوله و امین امله^۱، ابوالقاسم محمود ولی امیر المؤمنین^۲ و «غزنویان را به سبب لقب یمین الدوله که به محمود داده شد، یمینان هم خوانده اند.»^۳

به ظاهر نخستین بار که لفظ سلطان بعد از اسلام بر یک فرمانروای ایرانی اطلاق شد از زمان محمود غزنوی است،^۴ پیش از این هیچ کس را این لقب نبود^۵ و این موضوع، شاید نقطه آغازی برای شروع روند نهضت استقلال طلبی حکمرانان ایران از دستگاه خلفای عباسی باشد، با اینکه این امر در عهد غزنویان به طور کامل و به تمامی تحقق نپذیرفت و به تدریج در عصر سلاجقه و خوارزمشاهیان به تکامل نهایی رسید.

صرف نظر از وابستگی که سلطان غزنوی به خلافت بغداد داشت و این وابستگی به صورت تبادل دو جانبه اعطای مشروعیت نظام سیاسی به سلطان غزنوی از جانب خلیفه و در مقابل پذیرش قدرت معنوی خلیفه و ارسال هدایا و غنایم جنگی به بغداد بوده است، از جهت داخلی پیدایش مقام و لقب

«سلطان» نشانه بروز و ظهور قدرت روزافزون فرمانروایان غزنوی و اعمال این قدرت در قلمرو داخلی حکومت بود که موجب قدرت یافتن بیش از حد فرمانروایان غزنوی گردید و موجبات تسلط و تسری همه جانبه و بی چون و چیرای قدرت «سلطان» غزنوی را در تمامی ابعاد فراهم ساخت. باوژانی (باسانی) می نویسد:

«پدیدار شدن دودمان های مستقل بومی با آنکه مایه استواری نظام فئودالی^۶ و پیدایش گروهی امیران مستبد محلی می شد اما در وضع اقتصادی و اجتماعی نواحی ایرانی نشین اثری نزرگ داشت و از همه بالاتر خراج یا مالیات ارضی که در گذشته به خزانه بغداد می ریخت حالا در ایران می ماند.»^۷

دوره ی حکومت البتگین و سبکتگین در غزنه توأم با اطاعت و فرمانبرداری آنان از دربار سامانی بود. لین پول معتقد است: «سبکتگین نظر به حق شناسی یا از راه احتیاط نسبت به امرای سامانی اظهار تبعیت نمود ولی این اظهار او فقط اسمی بلا مسمی بود و قدرت او مقارن فوتش ۳۸۷ هـ. ق. ۹۹۷ م بر اقتدار امیر سامانی می چربید.»^۸

این دو تن (البتگین و سبکتگین) به عنوان امیر در غزنه حکومت می کردند، اما با جلوس محمود سیف الدوله^۹ - لقبی که امیر ابوالحارث منصور بن نوح به محمود اعطا کرد^{۱۰} - حتی وفاداری و اظهار اطاعت ظاهری که محمود به امیر سامانی داشت به تدریج از بین رفت و به استقلال کامل از دربار سامانی انجامید. اما محمود و جانشینان او از همان سنتی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود سود می جستند که مخدومان سابق آنها، سامانیان از آن بهره می گرفتند.

با جلوس محمود، گرایش به نوعی قدرت مطلقه و حاکمیت استبدادی فردی و فرمانروایی خودکامه با تکیه بر آیین رسمی (مذهب سنت و جماعت حنفی و شافعی) در درون امپراطوری غزنوی شکل گرفت و در دوره حاکمیت محمود به نقطه اوج و تکامل خود رسید.

ریشه‌های قدرت مطلقه فردی

استقلال سیاسی و اقتصادی غزنویان از خلافت بغداد از یک طرف - البته مشروعیت سیاسی آنها هنوز وابسته به حمایت معنوی خلیفه عباسی در بغداد بود - و گسست کامل آنها از دربار سامانی از زمان محمود از طرف دیگر، اگرچه به حاکمیت سیاسی مستقلی در ایران منجر گردید و محمود غزنوی در نیشابور نام سلطان را بر خود گذاشت،^{۱۱} از جنبه داخلی سبب اقتدار بیش از حد و خودکامگی سلطان غزنوی گردید.

این اقتدار و استبداد زمینه‌ای در تاریخ ایران و نیز فرهنگ ایران قبل از اسلام داشت و آن اصل بر خوررداری پادشاهان از سره ایزدی بود که بعد از اسلام به سنت ظل الهی و ظل الله بودن پادشاه، دگرگونی پیدا کرد و پادشاه به عنوان سایه خداوند بر روی زمین پذیرفته شد. این موضوع اساس باور عمومی برای پیدایش سنت تقدیر و تسلیم‌پذیری در میان مردم ایران در جهت استمداد به حاکمیت استبدادی و خودکامگی گردید، باسورث در این باره می‌نویسد:

«در قرن پنجم هجری سنت حکومت ایرانی و مشرق عالم اسلامی تفوق داشت در این سنت اندیشه توده‌های خاور نزدیک مبنی بر حق الهی بودن سلطنت با اندیشه اسلامی درهم آمیخته بود و اسلام نیز اگرچه نظراً تا حدودی

حق مخالفت به توده می‌دهد اما در عمل حتی جبار (ستمگر) را از هرج و مرج بهتر می‌داند. شرقی کردن خلافت عباسی در این مورد عامل مهمی بود.^{۱۲}

به نظر می‌رسد هم زمان با روی کار آمدن غزنویان نظریه ظل‌اللهی بودن سلطنت نفوذ زیادی داشت با این همه آشکار بود که مشروعیت حکومت غزنوی در حمایت معنوی خلیفه از آنان بود. سرپرسی سایکس بر آن است که: «محمود تمایل زیادی به این داشت که از طرف خلیفه به رسمیت شناخته شود و به همین جهت شرح فتوحات خود را با تحف و هدایای نفیس و گرانبها به عنوان پیشکش به بغداد فرستاد و در عوض القابی به او اعطا شد که بی‌نهایت موجب خشنودی وی گردید.»^{۱۳}

به جز وابستگی ظاهری که سلطان غزنوی به خلیفه داشت، قدرت او قدرتی بی‌چون و چرا و وظیفه رعیت و آحاد مردم اطاعت بی‌قید و شرط از او بود. اگرچه: «در عمل قدرت سلطنت اغلب از راه قدرت و حیل‌های نظامی به دست می‌آمد یا بنا بر ضرب‌المثل: «الدولة اتفاقات حسنة»^{۱۴} صرفاً حاصل پشامدهای مطلوب بود.

صاحب نظرات سیاسی دولت قاهره پیوسته علاقمند بودند که پایگاهی اخلاقی برای قدرت عالی دنیوی وضع کنند، (چنانکه) نظام‌الملک بسیار تأکید می‌کند که خدای تعالی پادشاه را زبردست همه مردمان آفریده است. باید که ایشان را چنان دارد که همیشه خویشتن‌شناس باشند و حلقه بندگی از گوش بیرون نکنند.»^{۱۵}

بیهقی نیز در توجیه اخلاقی قدرت پادشاه، حکومت را به اعضای بدن انسان تشبیه می‌کند و می‌گوید همان طوری که بدن انسان دارای سه نفس گوینده (خرد)، انتقام و خشم گیرنده (غضب) و نفس آرزو (شهوت) است، در حکومت نفس گوینده، پادشاه و نفس خشم گیرنده، لشکر و نفس

آرزو، رعایا هستند. «عقاید بیهقی نماینده نظرات طبقهٔ دبیر است که مجری اوامر سلطان بودند.»^{۱۶}

ابوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی می‌نویسد: «پس باید دانست نیکوتر که نفس گوینده پادشاه است. مستولی قاهر غالب، باید که او را عدلی و سیاستی باشد سخت تمام و قوی، نه چنانکه ناچیز کند و مهربانی نه چنانکه به ضعف ماند. پس خشم لشکر این پادشاه است که بدیشان خللها را دریابد و ثغور را استوار کند و دشمنان را برماند و رعیت را نگاه دارد. باید که لشکر ساخته باشد و با ساختگی او را فرمان بردار و نفس آرزو رعیت این پادشاه است. باید که از پادشاه و لشکر او بترسند ترسیدنی تام و اطاعت دارند.»^{۱۷}

قدرت سلاطین غزنوی بر روی چنین زمینه‌ای بنا گردیده و این نظریات تعیین‌کنندهٔ رویهٔ اصلی رفتارهای سیاسی بود که پادشاه را مستولی قاهر غالب دانسته و وسیلهٔ اعمال قدرتش برای حفاظت مرزها و مقابله با دشمنان و نگهداشت رعیت، نیروی نظامی‌اش و وظیفهٔ رعیت فقط اطاعت بود و همواره برای اطاعت کردن باید از شاه و لشکریانش می‌ترسیدند.

«از تاریخ عتبی چنین برمی‌آید که وی (محمود) خود را ظل الله فی ارضه خوانده است. وی به اقتدار معنوی خلیفهٔ بغداد گردن نهاده بود و به تسنن اعتقادی راسخ داشت القاب وی به نحو کامل از این قرار است: الامیرالسید، الملک المؤید، یمین الدولة و امین الملة ابوالقاسم محمود بن ناصر الدین ابی منصور سبکتگین ملک الشرق بجانبیه.»^{۱۸}

آنچه مسلم است این است که غزنویان خاستگاه جغرافیایی و نژادی غیر ایرانی و ترک داشتند،^{۱۹} اگرچه بعدها برای خود نسب‌های عالی درست کردند

تا تداوم قره ایزدی و ظل الله بودن را در نسب خود ثابت کنند.^{۲۰} آنان به عنوان برده و غلام در دربار سامانی به کار گماشته شده بودند اما به تدریج در دربار سامانی با اصول کشورداری و فرهنگ پیشرفته و پیچیده آن آشنایی یافتند و دو آمیزه اسلام و ایران تحولی شگرف در آنان پدید آورد. چنانکه گفته اند: «اشتیاق محمود در قبول روش‌های اداری و فرهنگی ایرانی، غزنویان را به کلی از زمینه فرهنگی ترکان کافرکیش استپها دور ساخت.»^{۲۱}

در واقع تلاش محمود غزنوی برای تثبیت قدرت و حاکمیت سیاسی بلامنازع و مستقل بعد از وفات پدرش، امیرناصرالدین سبکتگین در منازعه‌ای که بر سر میراث پدر، بین محمود و برادرش اسماعیل اتفاق افتاده، شروع شد.^{۲۲} و این موضوع از متن سخنان و مواظظ محمود به اسماعیل آشکار است و چگونگی رشد اندیشه قدرت مطلقه فردی و خودکامگی را در نزد محمود غزنوی نشان می‌دهد. محمود به اسماعیل چنین الدرز می‌دهد: «اما کبر سن و تجارب ایام و وقوف بر مقادیر حشم و ذقایق سرداری و ارتیاض به آداب جهانبانی در استنبات ملک و استدامت دولت، اصلی مین و جلی متین است و اگر استبداد و استقلال تو به مباشرت این شغل و ثبات در معرض این منصب و تفصی از عهده این کار محقق بودی من از همه مطیع تر و راضی تر بودم.»^{۲۳} از این سخنان روحیه استبداد و استقلال‌طلبی محمود که آن‌ها را شرط اصلی سلطنت می‌داند به خوبی قابل درک است.

اگرچه بی‌هقی دبیر در مقایسه پیامبران و شاهان اطاعت از پادشاهان را در صورتی که دادگر باشند همچون اطاعت از پیغمبران واجب دانسته است،^{۲۴} اما به نظر نمی‌رسد که شاهان غزنوی (به ویژه محمود و مسعود) به جز صیانت از قدرت شخصی به چیز دیگری نیز اندیشیده باشند.^{۲۵} با این همه خواجه نظام‌الملک حکومت او را به عنوان پادشاهی عادل می‌ستاید و محمود به عنوان

محمود بیش از سامانیان، دربار خویش را با شکوه و جلال ظاهری آراست و در عهد او لقب سلطان لااقل در محیط درباری متداول گشت.^{۳۱} پیش از محمود «شاه» و «امیر» و «خلفات» و «خداوند» رایج بود.^{۳۲}

محمود در ضمن روابط خود با خلیفه وقت (القادر بالله) خویشان را همچون جانشین حقیقی سامانیان و فرمانروای کل سراسر سرزمین شرقی (خلافت) معرفی می کرد. میان وی و خلیفه پیمانی بسته شده بود که به موجب آن خلیفه متعهد می شد جز به وسیله محمود باقراخانیان (آل افراسیاب = ایلک خانیان) مناسباتی نداشته باشد و هدایایی برای ایشان ارسال ندارد.

دوران سلطنت او در تاریخ سراسر شرق واجد اهمیت بسیار است. زیرا که مبانی و مبادی دستگاه دولتی شرق اسلامی در عهد او به کمال نایل آمد. هواخواهان اساس مزبور مانند نظام الملک غالباً به محمود اشاره و استناد می کنند.^{۳۳}

ساخت سیاسی قدرت و حکومت از آغاز شکل گیری و تأسیس حکومت در ایران و از زمان ایلام و ماد در دوران قبل از اسلام و نیز بعد از اسلام از زمان غزنویان تا مشروطه، استبدادی و خودکامه بود. با این که مشروطیت گسستی در این ساختار پدید آورد ولی این انقطاع کامل نبود و به دیکتاتوری رضاخان انجامید.

ریشه های خودکامگی حکومت ها و حکومتگران ایران در تاریخ و سلسله های پادشاهی ایران و دستاویزها و سنت های حکومتگری و ملکداری مثل فره ایزدی (شکوه و تأیید خدایی) در ایران قبل از اسلام و دگرگونی آن

در قالب سنت ظل اللّٰهی (سایه خداوندی) بعد از اسلام و باورهای اعتقادی و نیز سنت تقدیرگرایی و تسلیم‌پذیری قرار داشت.

غزنویان از روش‌های مختلفی برای تحمیل اراده خود کامه و استبدادی خود بر مردم و جامعه سود بردند؛ مثل مذهب، سپاه و حمایت خلیفه عباسی. محمود غزنوی و غزنویان فرمانروایانی خود کامه بودند و از بنیانگذاران فرمانروایی خود کامه در ایران بعد از اسلام محسوب می‌شوند.

یادداشت‌ها

- ۱- دست راست دولت (خلافت عباسی) و مورد اعتماد و وثوق مردم
- ۲- گردیزی، زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، به کوشش محمد ناظم، ص ۶۲ و به کوشش عبدالحی حبیبی، ص ۱۷۵
- ۳- باوزانی (باسانی)، ایرانیان، تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران، ص ۱۲۱
- ۴- میرخواند (محمد بن خاوند شاه بلخی)، روضة الصفا، ص ۵۸۸؛ براون، تاریخ ادبی ایران، ج ۲، از اردوسی ناسدی، ص ۱۵۰
- ۵- ابن خلدون، العبر و دیوان المبتدوالخبر...، ج ۳، صص ۵۲۱-۵۲۰؛ جوزجانی، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، ج ۱، ص ۲۲۸؛ نظام الملک طوسی، سیرالملوک، به کوشش هیوبرت دارک، ص ۶۵
- ۶- در ایران نظام فتودالی شبیه آنچه در اروپای قرون وسطی رایج بود، وجود نداشت، لیکن اکثر نویسندگان و محققان اروپایی بر تکب این اشتباه شده‌اند که شرایط جامعه فتودالی قرون وسطای اروپا را با ایران یا جوامع شرقی مقایسه کرده‌اند و ناخواسته و ناآگاهانه و گاهی شاید آگاهانه این تطبیق را انجام داده‌اند و نتوانسته‌اند این ذهنیت از پیش آماده غربی را در این مورد درباره جوامع شرقی و از جمله ایران تصحیح کنند
- ۷- باوزانی (باسانی)، همان...، ص ۱۲۳
- ۸- لین پول، طبقات سلاطین اسلام، صفحه ۲۵۶
- ۹- جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۵۸؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ص ۲۴۷؛ جوزجانی، همان، ص ۲۲۷
- ۱۰- باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴۰
- ۱۱- در این باره نوشته‌اند: «... و سلطان محمود را آن روز سلطان لقب دادند که در صحرای کتر = کتر [لکتر] لشکر ایلک (فرمانروای ایلک خانیان = قراخانیان) را شکست و هزیمت داد.» شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، ص ۴۸
- ۱۲- باسورث، همان، ص ۴۷
- ۱۳- سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۴۰

۱۴- [رسیدن به حکومت بستگی به حسن اتفاق دارد.] نک: راوندی، راحة الصدور و آية السرور در تاريخ آل سلجوق، ص ۹۵. به نوشته شبانکاره‌ای، امیران اولیه غزنوی (البتگین و سبکتگین) قصد تأسیس دولت را نداشتند هدف البتگین فقط دور شدن از محدوده قدرت امیر سامانی، تحت عنوان غزای (جنگ دینی) با کفار بود اما تصرف غزنین به وسیله او که به طور اتفاق و با در ایستادن پادشاه کافر آنجا (رتیل = زنبیل) در مقابل وی صورت گرفت، اندیشه‌ی پادشاهی را در وی پدید آورد. شبانکاره‌ای، همان، صص ۳۱-۳۰

۱۵- باسورث، همان، ص ۴۸

۱۶- همان، ص ۴۹

۱۷- بیهقی، همان، ص ۱۵۵

۱۸- براون، همان، صص ۱۵۱-۱۵۰

۱۹- شبانکاره‌ای می‌نویسد، «اصل ایشان هم ترک است اول ایشان البتگین بود غلام نوح بن منصور سامانی.» شبانکاره‌ای، همان، ص ۲۷

۲۰- بعدها تبارنامه نویسان چاپلوس تبارنامه‌ای بر ساخته‌اند که نسب سبکتگین را به یزگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی می‌رساند. اگرچه آنها نتوانستند حقیقت و اصل و نسب کافرویی را پنهان نگه دارند اما در تبارنامه بر ساخته آنها چنین گمان رفته است که خاندان یزدگرد به دشت‌های آسیای میانه گریخته و در آنجا با ترکان محل پیوند خویشی برقرار کرده بودند. سبکتگین در جنگی که میان قبایل ترک در گرفت به اسارت درآمد و در نخشب (نزدیکی شهرکش در بخارا) به بردگی فروخته شد و عاقبت البتگین وی را از برده فروشی خرید. فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ج ۴، ص ۱۲۵ نیز برای آگاهی بیشتر رک: پندنامه سبکتگین به محمود؛ شبانکاره‌ای، همان، ص ۳۶ تا ۴۱؛ جرجانی، همان، ج

۱، صص ۲۲۶-۲۲۵

۲۱- باسورث، سلسله‌های اسلامی، ص ۲۷۰

۲۲- جرفادقانی، همان، ص ۱۵۹؛ شبانکاره‌ای، همان، ص ۴۵

۲۳- جرفادقانی، همان

۲۴- بیهقی، همان، ص ۱۵۳

۲۵- همان، ص ۱۵۳ و ۱۸۳

۲۶- نظام الملک، همان، ص ۶۵

۲۷- مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۹۱

۲۸- بیهقی، همان، ص ۱۸۳ نیز نک، ناظم، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، صص ۱۲۹-۱۲۸

۲۹- باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۹۵؛ پطروشفسکی، تاریخ ایران در سده‌های میانه، ص ۳۴

۳۰- باسورث، همان، ص ۵۳

۳۱- بارتواند، ترکستان‌نامه، ج ۱، صص ۵۷۷-۵۷۶؛ پیگولوسکایا، پطروشفسکی و ...، تاریخ

ایران از باستان تا قرن هجدهم میلادی، ج ۲، ص ۲۶۱

۳۲- مورخان و شاهان درباری محمود را سلطان می‌خواندند و به احتمال نویسندگان اسناد

رسمی نیز وی را در اسناد چنین ملاحظه می‌ساختند ولی عوام در محاوره روزانه محمود و

جانشینان وی را به طور اعم کساکان امیر می‌خواندند و در تألیف بیهقی اشخاص در

مکالمه، مسعود را مدام «امیر» خطاب می‌کنند. گردیزی تقریباً کلمه سلطان را به کار

نمی‌برد و این واژه در سگه‌های دوران نخستین پادشاهان غزنوی دیده نمی‌شود. بارتولد،

همان

۳۳- همان، صص ۶۰۶-۶۰۵